

Bare Life, Violence, and Derealization in *The Nickel Boys*

Zahra Taheri ¹

Department of English Language and Literature, University of Kashan, Kashan, Iran

Received: 05 October 2021

Accepted: 26 February 2022

Abstract

This article focuses on the notions of ‘derealization’ and ‘violence’ to discuss the status of the racial ‘other’ in *The Nickel Boys* (2019), the acclaimed work of African-American writer, Colson Whitehead, from the perspective of new left thinkers and critics. Drawing on the views of Butler and Slovenj Žižek, this paper argues why the United States of America, despite its democratic claims, has been torn by apartheid. To this end, the notions of ‘subjective’ violence, ‘objective’ violence, and ‘grief’ are discussed to depict such strategies as derealization which were deployed against the racial ‘other’ to eliminate him gradually from American society. It is argued that with the emergence of the ‘biopolitical’ structure and its focus on the management of the body, the hierarchy of ‘us and them’ was not done away with. On the contrary, it just replaced the old strategy of ethnic cleansing with a panopticon one which managed the racial ‘other’ by ‘derealizing’ and, thus, reducing him into a ghostly figure of ungrievable life who would be vanished soon. It can be drawn that in this system, the racial ‘other’ stands somewhere between death and life leading an Agambian ‘bare life’ of liminality in which he is treated as less than human.

Keywords: Derealization; Violence; Derealization; Butler; Colson Whitehead; Ungrievable Life; Biopolitics.

1. Corresponding Author. Email: ztaheri@kashanu.ac.ir

زندگی برهنه، مسخ واقعیت و خشونت در پسران نیکل

زهرا طاهری* (گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران)

چکیده

مقاله حاضر به بررسی مفاهیم «مسخ واقعیت» و «خشونت» و تأثیر آن بر «دیگری نژادی» می‌پردازد. نویسنده با استفاده از رویکرد مطالعات فرهنگی و بهره‌گیری از نظریات منتقدانی نظیر باتلر و ژیک و تمرکز بر موضوعاتی نظیر «خشونت آشکار/سوژکتیو»، «خشونت پنهان/ابژکتیو» و «سوگ» در پی پاسخ به این پرسش بنیادی است که ساختار سیاسی آمریکایی، علی‌رغم داعیه دموکراسی و تساوی، از چه روش‌هایی در راستای حفظ ساختار سنتی آپارتاید استفاده می‌کند؟ بدین منظور، رمان *پسران نیکل* (۲۰۱۹)، اثر کلسان وایت‌هد بررسی می‌شود تا با تمرکز بر انواع خشونت و روش‌های «مسخ واقعیت» به چگونگی حذف تدریجی «دیگری نژادی» و در نتیجه حفظ سلسله‌مراتب قدرت بپردازد. چنین استدلال می‌شود که اعمال پدیده «مسخ واقعیت» علیه «دیگری نژادی»، نسخه افراطی «زیست‌سیاست» فوکویی است؛ چراکه همانند «زیست‌سیاست»، در این پدیده نیز قتل «دیگری نژادی» از سوی غرب با مصونیت قضایی همراه است؛ با این تفاوت که در پدیده «مسخ واقعیت»، ماهیت وجودی «دیگری نژادی» از همان ابتدای امر انکار می‌شود: یعنی، «دیگری» غرب ابتداً با مکانیسم‌های بازنمایی، از رده «انسانیت» خارج و سپس به «مرگ مدنی» دچار می‌شوند، به طوری که گویا هرگز فردی نبوده که زنده باشد تا قربانی جنایتی شود. در چنین حالتی، «دیگری» با کمترین هزینه سیاسی و در نتیجه بدون «سوگ» از اجتماع حذف می‌شود. گستردگی این امر، دال بر تقلیل‌یافتگی مفهوم «انسانیت» و خشونت عمیق ساختاری در عصر حاضر است.

کلیدواژه‌ها: خشونت، مسخ واقعیت، باتلر، کلسان وایت‌هد، زیست‌سیاست، سوگ

* نویسنده مسئول ztaheri@kashanu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۷

۱. مقدمه

علی‌رغم آنکه جنگ جهانی دوم همواره به‌منزله لگه‌ای تاریک در تاریخ غرب متمدن شمرده می‌شود، اما نقطه روشن آن را می‌توان افشای ماهیت وحشی و خشن گفتمان انسان‌گرایی لیبرال برشمرد؛ ماهیتی که از دیدگاهی سلسله‌مراتبی نسبت به مفهوم «انسانیت» نشأت گرفته و از آغاز مدرنیته به اشکال مختلف در قالب گفتمان‌های برده‌داری، قومیتی، مذهبی و حتی جنسیتی منعکس شده است. به نظر می‌رسد که با پایان جنگ و مشاهده خسارت‌های بی‌سابقه و جبران‌ناپذیر اقتصادی و انسانی، این دیدگاه سلسله‌مراتبی نیز پایان یابد و ماهیت هستی‌شناختی انسان، به‌ویژه در کشورهای مدعی دموکراسی و برابری، دست‌مایه سیاست‌های اقتصادی نظام لیبرالیسمی و برتری‌طلبی‌های قومیتی نشود تا جهان دیگر بار نسل‌کشی‌های فرهنگی قومیتی را به نظاره نشیند.

در راستای این انتظار، دوران پساجنگ در این کشورها، به‌ویژه آمریکا، شاهد آغاز انواع جنبش‌های مدنی نظیر جنبش حقوق سیاهان بود که می‌کوشیدند حقوقی برابر و جایگاه اجتماعی مساوی را برای «دیگری» رقم زنند. لیکن واقعیت میدانی زندگی غالب گروه‌های اقلیت در آمریکا، علی‌رغم این جنبش‌ها، تفاوت چندانی با گذشته نداشت؛ گویا پیام آزادی و دموکراسی صرفاً برای مخابره به دیگر کشورها، اشغال آنها به این بهانه (مانند ویتنام) و ترسیم تصویری «استثنایی» از سوی دولت آمریکا بود. در خانه همان ساختار سلسله‌مراتبی پیشین، به‌ویژه در رابطه با «دیگری نژادی»^۱، حاکم بود. تنها تفاوت نسبت به گذشته شیوه متفاوت حفظ این ساختار بود، به‌طوری‌که اگر در جامعه انضباطی^۲ قبل از جنگ، ساختار سراسرین نظارتی در قالب قوانینی نظیر جیم کرو^۳ علناً به‌نوعی آپارتاید جغرافیایی و فرهنگی علیه «دیگری نژادی» در آمریکا دست زده بود؛ در جامعه انضباطی-امنیتی^۴ پس از جنگ، این آپارتاید از فرایند «مسخ

1. racial other

2. disciplinary society

3. Crow

4. security society

واقعیت»^۱ نیز جهت حفظ بقای خویش استفاده کرد. در چنین شرایطی، «دیگری نژادی» که «شهروند غیر شهروند» تلقی می‌شد و تا آن زمان «حیاتی برهنه»^۲ را در مرزهای بینابینی انسان/حیوان تجربه کرده بود، اکنون به مسخ واقعیت وجودی نیز گرفتار شد؛ امری که اعمال خشونت و حذف فیزیکی را بیش‌ازپیش تسهیل می‌کرد.

تداوم این نوع خشونت‌ها با به‌کارگیری مکانیسم‌های مختلف بازنمایی «دیگری» از سوی گفتمان قدرت و در نتیجه توجیه خشونت موجود تضمین شد. به‌علاوه، سکوت گروه اقلیت دربارهٔ تروما و آزارهای روانی اعمال‌شده علیه آنها نیز مزید بر علت شد؛ اما تغییر وضع موجود و مبارزه با خشونت نظام‌مند جز به افشای این واقعیت‌ها حذف‌شده از تاریخ و شکستن سکوت گروه‌های اقلیت ممکن نبود. از این‌رو، بازتعریف تاریخ رسمی امریکا و افشای جنایات گفتمان قدرت، دستمایه بسیاری از نویسندگان اقلیت قرار گرفت. از جمله این نویسندگان می‌توان به کلسان وایت‌هد^۳، نویسندهٔ سیاه‌پوست معاصر آمریکایی، اشاره کرد که توانسته دو بار پیاپی جایزهٔ «پولیتزر» را در سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۲۰ کسب کند. شهرت وایت‌هد از منظر بسیاری از منتقدان غالباً مرهون مهارت وی در تبدیل استعاره‌های تاریخ امریکا به واقعیت است، به‌طوری‌که با خلق ضد روایاتی جذاب می‌کوشد «فراموشی تاریخی»^۴ جامعهٔ سفید آمریکایی را به آن یادآور شود. یکی از این آثار، رمان *پسران نیکل*^۵ (۲۰۱۹) است که مانند دیگر آثار وایت‌هد مبتنی بر واقعه‌ای تاریخی است. بدین منظور، این تحقیق با تمرکز بر گفتمان چپ‌نوگرا و با بهره‌گیری از نظریات منتقدانی نظیر باتلر^۶ و ژیزک^۷ و تمرکز بر موضوعاتی نظیر «خشونت آشکار/سوپرکتیو»، «خشونت پنهان/ابژکتیو» و «سوگ» به بررسی رمان *پسران نیکل* می‌پردازد و در پی پاسخ به این پرسش‌هاست: منظور از «مسخ واقعیت» چیست؟ در جامعه

1. derealization
2. bare life
3. Whitehead
4. historical amnesia
5. *The Nickel Boys*
6. Butler
7. Žižek

انضباطی-امنیتی فوکویی حاکم بر اثر چگونه «مسخ واقعیت» رخ می‌دهد؟ ارتباط بین انواع خشونت، «حیات برهنه» و سوژه‌های «غیرواقعی شده» سیاه‌پوست در اثر وایت‌هد چیست؟ چگونه خشونت‌های «آشکار/سوبژکتیو» و «پنهان/ابژکتیو» در جامعه آمریکایی وایت‌هد ترسیم شده‌اند؟ هدف وایت‌هد از بازنمایی این خشونت و بازنویسی تاریخ چیست؟

۲. پیشینه پژوهش

اگرچه موضوع بازنمایی خشونت در ادبیات موضوع جدیدی نیست، اما رابطه آن با مسخ واقعیت وجودی تا کنون مورد بررسی قرار نگرفته است. برای مثال عسکرزاده و موسوی تکیه (۱۳۹۵) نقش نگاه خیره فوکویی را به‌منزله ابزار خشونت در آثار سارتر مورد بررسی قرار داده‌اند. در اثری دیگر خزاعی، تائبی و عسکرزاده (۱۴۰۱) به بررسی مقوله خشونت در رمان *پرتقال کوکی* پرداخته و چگونگی کاربرد آن را به‌منزله ابزار سرکوب دستگاه حاکم و تحکیم فاشیسم بررسی کرده‌اند. احمدزاده بیانی، اسدی امجد و اخوان (۱۳۹۸) نیز در مقاله‌ای به کارکرد خشونت در آثار هنری در راستای آگاهی بخشی و ترغیب خواننده به سلطه‌ستیزی می‌پردازند.

اما مقوله خشونت در *پسران نیکل* (۲۰۱۹) تا کنون از سوی منتقدان مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است؛ در واقع، منتقدان معدودی، علی‌رغم محبوبیت فراوانی که این اثر در بین خوانندگان دارد، تاکنون به بررسی و نقد این اثر پرداخته‌اند. مارتین سالوان^۱ در مقاله‌ای تحت عنوان «زندان در زندان: افشاگری و پنهان‌کاری به‌منزله ساختار روایی *پسران نیکل* وایت‌هد» (۲۰۲۲) به بررسی ساختار روایی اثر می‌پردازد و با تمرکز بر الگوی افشاگری و پنهان‌کاری می‌کوشد تا تأثیر این الگو را بر ساختار روایی، بلاغی و فکری اثر بررسی کند. هاپکینز^۲ در مقاله خود در سال ۲۰۲۰ می‌کوشد از دیدی اساطیری به بررسی الگوی قهرمان جوزف کمپل در اثر وایت‌هد

1. Martín-Salván

2. Hopkins

پپردازد. در مقاله دیگری استیرکلند^۱ (۲۰۲۱) به برجستگی مفاهیم گذشته، حال و آینده در رمان وایت‌هد اشاره می‌کند و آن را تلاش وایت‌هد در راستای آشنایی خواننده با کل تاریخ نژادپرستی در امریکا، به‌ویژه در دوران جنبش حقوق مدنی، برمی‌شمرد. با این وصف، تاکنون نویسنده‌ای به بررسی چگونگی «مسخ‌واقعیت» در نظام مدنی امریکا و چگونگی تأثیر مقوله‌های «سوغ» و «بیان آسیب‌پذیری» بر تداوم نژادپرستی و پاک‌سازی قومیتی در این اثر پرداخته است.

۱.۲. گفتمان زیست‌قدرت^۲ و پدیده‌خسونت

وقتی یادمان جنبش مدنی سیاهان در سال ۲۰۱۱ تحت عنوان «سنگ امید» در کنار پیکره‌مارتین لوترکینگ، قهرمان این جنبش، در پارک ملی امریکا در واشنگتن جای گرفت، بسیاری آن را انعکاسی از عدالت‌طلبی، دموکراسی جامعه‌آمریکایی، شرم تاریخی و احترام به «دیگری» نژادی برشمردند؛ لیکن وجود این بنای یادبود در کنار مجسمه‌آبراهام لینکلن، علی‌رغم تبلیغات ظاهری، ناخودآگاه به افشای واقعیتی تلخ درباره تاریخ امریکا می‌پرداخت؛ گویا نمادهای خاص مبارزه با نژادپرستی در هر قرن باید به نحوی نمادین در خاطره‌ها می‌ماند تا رؤیای دموکراسی آمریکایی نمیرد؛ اما با آغاز ریاست جمهوری ترامپ و قتل‌های اخیر سیاه‌پوستانی نظیر فلویید^۳ دوباره مقوله نژادپرستی و خسونت نژادی در امریکا در مرکز توجه جامعه بین‌الملل قرار گرفت. اوج‌گیری تنش‌های اخیر در امریکا، ناخودآگاه تاریخ امریکا را دیگر بار با مقوله خسونت نژادی و نسل‌کشی فرهنگی گره زد و نوعی بازخوانی تاریخی را در حافظه ملی رقم زد؛ گویی خسونت جزء لاینفک این فرهنگ است. ازاین‌رو، در میانه پیام‌های متناقض آزادی و سرکوب، خسونت بخشی از تاریخ امریکا شمرده می‌شود که ظاهراً با گذر زمان و تغییر گفتمان‌های حاکم صرفاً نمودهای آن دستخوش تغییر شده، ولی بن‌مایه آن همچنان پابرجاست. ازاین‌رو، درک جامع‌تر از مقوله خسونت

1. Strickland

2. biopower

3. Floyd

مستلزم تمرکز هم‌زمان بر سه مقوله است: بررسی نوع گفتمان حاکم، نحوه اعمال خشونت و در آخر نحوه مبارزه گروه‌های قربانی. از میان این موارد، نوع گفتمان قدرت بالاترین اهمیت را دارد، چراکه تداوم خشونت علیه هر گروه در سایه هنجارهای گفتمانی حاکم ممکن می‌شود.

گفتمان قدرت در غرب در قالب ساختار اجتماعی اعمال قدرت تعریف شده که غالباً متأثر از گفتمان اقتصادی حاکم نیز هست. فوکو در کتاب *انضباط و تنبیه*^۱ (۱۹۷۵)، ساختار اجتماعی عصر مدرنیته را مبتنی بر گفتمان «زیست‌سیاست»^۲ برمی‌شمرد؛ گفتمانی که بازتعریف گفتمان سنتی «پدرانه»^۳ دوران باستان است و در راستای پیشبرد اهداف نظام کاپیتالیسمی لیبرال و نیاز مبرم آن به نیروی کار شکل گرفته است: «سرمایه‌داری به چه چیز نیازمند بود؟ افزایش بدن‌ها، افزایش جمعیت‌ها، تقویت آنها و درعین حال قابل استفاده بودن و رام و مطیع بودنشان. شیوه‌ای از اعمال قدرت که بسیار پرخطر است» (آگامبن، ۲۰۰۵، ص. ۱۲۰). این نیاز در قالب «مدیریت و کنترل» افراد به‌جای نابودی آنها محقق می‌شود (فوکو، ۱۹۷۵، ص. ۱۵۶)؛ به دیگر سخن،

قدرت قدیمی مرگ، که نماد آن قدرت حاکم بود جای خود را کاملاً به «اداره بدن‌ها» و «مدیریت حساب‌گرانه زندگی» داد. با شکل‌گیری انضباط‌های گوناگون در عصر [...] تکنیک‌های گوناگونی برای به انقیاد درآوردن بدن‌ها و کنترل جمعیت‌ها ابداع شد (نجف‌زاده، ۲۰۱۵، ص. ۱۵۴).

فوکو بر این باور بود که مدیریت افراد از سوی جامعه در دو قالب مدیریت بدن افراد (و در نتیجه ضرورت تنبیه‌های بدنی و رفتاری) و مدیریت بدنه اجتماع (و در نتیجه ضرورت قوانین جمعی) صورت می‌پذیرد؛ به دیگر سخن، «انضباط‌های بدنی و سامان‌دهی‌های جمعیتی، دوقطبی هستند که سازمان قدرت اداره‌کننده زندگی بر

1. *Discipline and Punish*
2. biopolitics
3. patria potestas
4. Agamben

آنها تکیه دارد که [...] عالی‌ترین کارکرد آن دیگر کشتن نیست، بلکه محاصره همه‌جانبه بدن است» (فوکو، ۱۹۷۵، ص. ۱۵۶). استفاده از این قوانین انضباطی در راستای کنترل فرد و اجتماع به شکل‌گیری گفتمان «زیست‌قدرت» در مدرنیته منجر شد (فوکو، ۱۹۷۵، ص. ۱۶۱)؛ گفتمانی که در راستای پیشبرد اهداف اقتصادی نظام سرمایه‌سالار و مدیریت بهینه اجتماع به ایجاد نوعی نظام دوقطبی در مقیاس گسترده دست زد که از بهترین مصادیق آن می‌توان به پدیده نژادپرستی اشاره کرد؛ چراکه «نژاد نه تنها می‌توانست به منزله یکی از ابزارهای اعمال کنترل بر توده‌های جمعیتی مورد استفاده قرار گیرد، بلکه می‌توانست در راستای تحکیم شالوده گفتمان حاکم بسیار تأثیرگذار باشد» (طاهری، ۱۳۹۹، ص. ۲۸۱)؛ بنابراین، نژادپرستی در غرب در نهایت از سوی گفتمان «زیست‌قدرت» به امری هنجارمند و طبیعی بدل شد (فوکو، ۱۹۷۵، ص. ۱۷۱)؛ این امر، علاوه بر سوءاستفاده اقتصادی از «دیگری نژاد» به گفتمان قدرت این امکان را داد که به پدیده «دشمن‌سازی»^۱ دست زند و با تبدیل «دیگری» به دشمنی داخلی، همواره خود را در «وضعیتی استثنایی» تعریف کند (داوونی، ۲۰۰۹، ص. ۱۱۱).

حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که ماهیت وضعیت استثنایی چگونه است؟ از منظر داوونی^۲ وضعیت استثنایی به شرایطی اطلاق می‌شود که «دولت مرکزی به صدور قوانینی مجبور می‌شود که از آن طریق شهروندان خود را کنترل، رصد و محدود کند» (۲۰۰۹، ص. ۱۱۱). در چنین شرایطی، «دیگری نژادی» به گفته آگامبن عملاً به جایگاه «هوموساگر»^۳ تقلیل داده می‌شود: «مردگانی زنده‌نما که از فضای سیاسی معمول و حوزه‌های زندگی بشری و الهی حذف و پیوسته در وضعیت استثنایی غیر قانونی به سر می‌برند» (۱۹۹۸، ص. ۱۱۳). این گروه، اقلیتی ره‌اشده را شامل می‌شود که «کشتار آنها مسئولیت قانونی برای عاملان این جنایت در بر ندارد» (۱۹۹۸، ص. ۷۹)؛ به دیگر سخن، شهروندانی «غیر شهروند» که در فرای محدوده

1. enemy making

2. Downey

3. homo sacers

قانون مدنی جای دارند؛ لیکن قانون مدنی تا آن حد در حق ایشان اعمال می‌شود که دستگیری یا اعدام آنها را توجیه کند (داونسی، ۲۰۰۹، ص. ۱۱۱). در چنین شرایطی، اقلیت نژادی از منظر آگامبن، نوعی «حیاتی برهنه» را تجربه می‌کند که مبتنی بر «فضایی بینابینی [...] مابین انسان/حیوان، فرهنگ/طبیعت [است] که در آن فرد نه تنها اختیاری در شکل‌دهی خصوصی‌ترین امور زندگی خویش نظیر نحوه زیست و مرگ را ندارد، بلکه از هر نوع حق شهروندی [...] نیز محروم است» (طاهری، ۱۳۹۹، ص. ۲۸۵).

بدین ترتیب، می‌توان «حیات برهنه» را معادل موقعیتی برشمرد که خشونت علیه اقلیت نژادی به نحوی قانونمندی اعمال می‌شود؛ خشونتی که از منظر باتلر، هستی جهان‌شمول انسانی را به چالش می‌کشد و با کاربرد مکانیسم‌های متفاوتی نظیر خشونت کلامی، محرومیت روانی، منع حضور و «مسخ واقعیت» به تعریف نظامی ادراکی^۱ و هنجارمند دست می‌زند که خود به خشونتی بیشتر منجر می‌شود (باتلر ۲۰۰۴ الف، ص. ۲۳)؛ چراکه در این نظام، به مقوله حیات به‌منزله امری سلسله مراتبی نگریسته می‌شود که می‌تواند در دو نوع حیات «قابل سوگواری»^۲ و «غیرقابل سوگواری»^۳ ظهور یابد. در این بین، حیات «دیگری نژادی»، چون فاقد هر نوع ارزشمندی از سوی گفتمان حاکم تلقی می‌شود، از نوع «غیرقابل سوگواری» بوده و به هدفی راحت جهت اعمال خشونت تبدیل می‌شود (باتلر، ۲۰۰۹، ص. ۱۵۶). از منظر باتلر، ریشه این نوع واکنش‌های خشونت‌آمیزی نسبت به دیگری نژادی در «عدم پرسیدن و عدم تلاش برای دانستن است؛ [درواقع، فرد خشن] در پی تأیید دانسته‌های خویش است و به نحوی سعی دارد از لوٹ وجود هر آنچه وی را به عدم آگاهی و بازبینی مفروضاتش درباره جهان تهدید و یا اجبار می‌کند خلاص شود» (باتلر، ۲۰۰۴ ب، ص. ۳۵). از این رو، ظهور خشونت در هر جامعه، به گفته باتلر، به

1. epistem
2. grievable
3. ungrievable

نوع نظام ادراکی و در نتیجه به گفتمان قدرت آن جامعه بستگی دارد و تداوم آن مرهون وجود مکانیسم‌هایی نظیر «مسخ واقعیت» است (باتلر، ۲۰۰۴، ب، ص. ۳۵).

۲.۲. مسخ واقعیت و خشونت

باتلر در کتاب *زندگی مساله دار*^۱ (۲۰۰۴) خشونت را امری فراتر از آسیب جسمی صرف برمی‌شمرد و از مکانیسم‌های پنهانی پرده برمی‌دارد که مبتنی بر خشونت هستند. از منظر وی یکی از مهم‌ترین و پربسامدترین این مکانیسم‌ها در عصر حاضر «مسخ واقعیت» است. باتلر معتقد است «مسخ واقعیت» نوعی خشونت است که در سطحی نمادین و با «نفی وجودی، مجرم‌انگاری و بیمارانگاری» بر هویت‌های «شناخته نشده»^۲ از سوی گفتمان قدرت اعمال می‌شود (باتلر، ۲۰۰۴، الف، ص. ۳۴). پدیده «مسخ واقعیت» زمانی رخ می‌دهد که گفتمان قدرت از شمول هویت‌های خاص سرباز زده و در نتیجه به خلق زندگی‌های «غیر قابل سوگواری» دست می‌زند (باتلر، ۲۰۰۴، ص. ۳۴). در پی این فرایند، هویت‌های نوینی شکل می‌گیرند که متفاوت از «هویت‌های فرومایه»^۳ هستند، چراکه این هویت‌های «مسخ‌شده» اساساً از گفتمان حاکم حذف شده‌اند؛ بدین معنا که آنها در زمره هیچ‌یک از دسته‌بندی‌های شناخته‌شده که امکان احقاق حقوق، بیان نیازها و حتی ادعای انسانیت را برای آنها فراهم می‌کند، جایی ندارند (باتلر، ۲۰۰۴، ص. ۳۴). در واقع، «مسخ واقعیت [وجود دیگری] به معنای آن است که وی نه زنده است نه مرده، بلکه شبح‌واره‌ای ابدی است» (باتلر، ۲۰۰۴، ص. ۳۳)؛ بنابراین، این نوع سوژه‌ها از بیان حقیقت وجودی خود به مثابه انسان محروم می‌شوند و بدین ترتیب به راحتی هدف خشونت قرار می‌گیرند (باتلر، ۲۰۰۴، ص. ۳۴). از منظر باتلر، اعمال سه نوع خشونت علیه «دیگری»، غالباً ریشه در مسخ‌شدگی فرد از سوی گفتمان حاکم دارد:

1. *Precarious Life*
2. unrecognized
3. subordinate identities

نخستین مورد خشونت مربوط به مجرم‌انگاری است که برخی سوژه‌ها تهدیدی علیه نظم عمومی به شمار روند: یعنی، این سوژه‌ها نظم سمبولیک لاکانی را به چالش می‌کشند. در چنین حالتی، بیم آن می‌رود که دوانگاره‌های گفتمان لیبرالیسمی تا مرز واشکنی پیش روند و در نتیجه کلان‌روایت‌های نظیر «هویت»، «نژاد» و «تاریخ» به چالش کشیده شوند. از این رو، گفتمان حاکم با اعمال خشونت بیشتر می‌کوشد نظم عمومی و نظام مبتنی بر دوانگاره‌های حاکم را بازگرداند و نسبت به چالش‌هایی که مستلزم نوعی تغییر دیدگاه نسبت به جهان پیرامون است بی‌تفاوت باشد (باتلر، ۲۰۰۴، ص. ۳۵).

رضایت ضمنی دستگاه‌های نظارتی بر خشونت‌های اعمال‌شده علیه این گروه‌ها نیز موقعیت دیگری است که از «مسخ‌شدگی» شدید سوژه حاکی است؛ بدین معنا که دادگاه یا نیروی پلیس شاید خود به خشونت آشکارا علیه این گروه‌ها دست نزنند، لیکن نسبت به خشونت اعمال‌شده علیه این گروه‌ها نیز بی‌تفاوت است؛ این امر، فی‌نفسه میزان خشونت علیه گروه‌های مسخ‌شده را دوچندان می‌کند؛ چراکه بر مبنای تجربه عامه، هیچ‌کس ملزم به پاسخگویی در رابطه با خشونت اعمال‌شده نیست (آنچه در مقوله هوموساکنر نیز به‌وضوح دیده می‌شود): یعنی خشونت علیه این گروه غالباً با مصونیت قضایی همراه است و فرد خاطی ملزم به پاسخگویی نیست (باتلر، ۲۰۰۴، ص. ۳۵)؛ چراکه این گروه حضور اجتماعی ندارد و در نتیجه فقدان وی محسوس نیست.

منع حضور علنی در فضای عمومی اجتماع و محدود کردن سوژه به فضاهای بینابینی (قلمرو نامرئی آگامبن) موقعیت دیگری است که مختص «دیگری مسخ‌شده» است، چراکه امکان هر نوع دیده شدن و به حساب آمدن را از این گروه سلب می‌کند. نتیجه این امر، تبدیل زندگی این گروه به «حیات غیر قابل سوگواری» است؛ به دیگر سخن، ماهیت حیات اجتماعی این گروه با نفی وجودی آنها از سوی گفتمان حاکم به چالش کشیده می‌شود و نوعی «حیات غیر قابل سوگواری» را برای آنها رقم

می‌زند؛ زیرا «سوگ»^۱ محصول آگاهی فرد به از دست رفتن فردی دیگر از اجتماع است؛ یعنی، لازمه «سوگ» پدیده شناخت «دیگری» و در نتیجه باور به ارزشمندی زندگی از دست‌رفته وی است؛ اما وقتی فردی از مدت‌ها قبل از صحنه اجتماع کنار گذاشته شده باشد، حضوری نداشته است که فقدان وی در اینجا و اکنون به «سوگی» منجر شود: «اگر کسی از دست برود و آن فردی برای خودش کسی نباشد چه فقدانی صورت گرفته و در کجا [می‌توان گفت] این فقدان رخ داده است؟» (باتلر، ۲۰۰۴، ص. ۳۲). در واقع، برای آن فرد نمی‌توان سوگواری کرد، چراکه وی پیش‌ازین از دست‌رفته است؛ به دیگر سخن، هرگز نبوده و باید کشته می‌شده، اما از سر لجبازی به زندگی در این موقعیت مردگی ادامه می‌دهد. خشونت، در برابر این خستگی‌ناپذیری ظاهری ابژه دیگر بار تجدید می‌شود. مسخ واقعیت وجودی «دیگری» بدان معناست که وی نه زنده است، نه مرده؛ بلکه شب‌واره‌ای ابدی است (باتلر، ۲۰۰۴، ص. ۳۳).

این واقعیت، از ماهیت سلسله‌مراتبی سوگ پرده برمی‌دارد؛ گویا که سوگواری صرفاً خاص گروه‌هایی است که به‌خوبی در قالب‌های انسانی و ریخت‌شناسی «هنجارمند»^۲ و عادی‌سازی‌شده در غرب جای می‌گیرند و هرکس که به نحوی فرای قالب‌های موجود باشد و یا آنها را به چالش کشد به حذف و یا به‌عبارت‌دیگر به «مسخ وجودی» محکوم می‌شود. دلیل این امر، از منظر باتلر به پیچیدگی ساختار «حس»^۳ افراد برمی‌گردد؛ یعنی، همان گفتمان‌های اجتماعی‌نوشته که قادرند ذهنیت افراد را چنان تحت تأثیر قرار دهند که فرد می‌تواند در برابر منظره‌ای یکسان، بااستناد به «حس» خود، دو نوع واکنش اخلاقی کاملاً متفاوت بروز دهد (باتلر، ۲۰۰۹، ص. ۴۱). در این نوع برخورد ذهن فرد، ناخودآگاه «یک نوع زندگی را ارزشمند، قابل دفاع و سوگواری و شایسته سوژه‌ای محترم می‌داند، حال‌آنکه نسبت به دیگر نوع

1. grief

۲. normalized: منظور، افرادی است که به گروه مردان ثروتمند، سفیدپوست، آنگلوساکسن، پروتستان دگرجنس‌گرا

بومی هستند.

3. affect

حیات، حالتی تدافعی اتخاذ و آن را منبع تهدید و مانع بقای خویش برمی‌شمرد» (باتلر، ۲۰۰۹، ص. ۴۲). به دیگر سخن، وی برخی از انواع حیات را، ذاتاً حیات برنمی‌شمرد: یعنی، صاحبان این نوع حیات را «غیر انسان» تلقی کرده و در نتیجه غیرمستقیم آنها را به ابژه خشونت تقلیل می‌دهد (باتلر، ۲۰۰۴، ص. ۳۲). چنین پنداشتی، پیامد آشکال مختلف بازنمایی از سوی گفتمان حاکم است که تحت الشعاع تقابل‌های دوگانه لیبرالیسمی است و در نتیجه آنها، شکلی خاص از حیات اجازه بروز دارد و انواع دیگر به نحوی تدریجی از عرصه اجتماع حذف می‌شوند. افرادی که بدین صورت از عرصه اجتماع حذف می‌شوند، سپس تلویحاً «به‌منزله نمادهای شرّ معرفی می‌شوند؛» پدیده‌ای «که [نه‌تنها] حس بی‌تفاوتی ما نسبت به نابودی زندگی آنها را توجیه می‌کند، [بلکه قادر است] سوگواری برای آنها را نیز تا زمان نامشخصی به تعویق اندازد» (باتلر، ۲۰۰۴، ص. xix).

از این‌رو است که گفتمان‌ها، از منظر باتلر، در تشدید خشونت علیه «دیگری» نقشی بسیار پُررنگ دارند (۲۰۰۴، ص ۳۴). در واقع، گفتمان‌ها با اعمال محدودیت معنایی بر مقوله «انسانیت»، شرایط آسف‌باری را برای «دیگری مسخ‌شده» رقم می‌زنند، چراکه این امر که «چه کسی واقعاً موجودیت دارد و یا چه کسی از حیاتی واقعی برخوردار است» را همواره مورد تردید قرار می‌دهند (باتلر، ۲۰۰۴، ص ۳۳). در نتیجه، از منظر باتلر، دنیای به‌ظاهر متمدن امروز نیز همانند ادوار پیشین، عرصه نبردی بیش نیست؛ با این تفاوت که نبرد امروز پیش از آنکه در قالب پدیده‌ای میدانی رخداد داشته باشد، در قالب تقسیم‌بندی انواع حیات، هنجارمندی «حس» افراد و در نتیجه واکنش‌های متفاوت اخلاقی ظهور و بروز دارد (باتلر، ۲۰۰۹، ص. ۴۳). شاید در راستای همین امر است که ژیک «هنجاریت»^۱ را بالاترین شکل اعمال خشونت برمی‌شمرد، چراکه در فرایند هنجارمندی، فرد با معیارهای از پیش تعیین‌شده گفتمان حاکم سنجیده می‌شود (۲۰۰۸، ص. ۶۴) و این معیارها مانند «اَبَر نشانه»^۲ لاکانی «در

1. normalcy

2. master signifier

قالب روابط استثمار و قهری» به اعمال محدودیت علیه فرد دست می‌زنند (باتلر، ۲۰۰۸، ص. ۹).

علاوه بر این موارد، آنچه، از منظر باتلر، به تشدید خشونت علیه «دیگری مسخ‌شده» منجر می‌شود واکنش وی به جریان خشونت‌ها، حذف‌ها و نادیده‌انگاری‌ها از سوی گفتمان حاکم و مبارزه علیه آنهاست (باتلر، ۲۰۰۴، ص. ۳۶). گاهی «دیگری مسخ‌شده» در راستای احقاق حقوق خویش به مقاومت و مبارزه فردی علیه ساختار حاکم دست می‌زند. وی نه تنها در برابر خشونت تحمیل شده منفعلانه برخورد نمی‌کند، بلکه کاملاً برعکس، «با ایجاد تشکلهایی که آنها را به هم پیوند می‌دهند، نوعی ضد-گفتمان را خلق می‌کنند که از یک سو، واقعیت ماهوی آنها را آشکار کند و از سوی دیگر با خنثی‌سازی فرایند مسخ به مطالبه حقوق خویش پردازند» (وارمن و المودی، ۲۰۱۶، ص. ۵). در همین راستا، «دیگری مسخ‌شده» اعتراض خود علیه «خشونت پنهان/ابژکتیو»^۱ گفتمان حاکم را در قالب «خشونت آشکار/سوژکتیو»^۲ فردی بروز می‌دهد. رخداد این امر خود به شکل‌گیری موج‌های بعدی خشونت می‌انجامد، چراکه در طی این رخداد، «دیگری مسخ‌شده» -که خود در معرض بالاترین نوع خشونت (خشونت پنهان) بوده- با آنارکی و تهدید علیه نظم عمومی تداعی می‌شود (ژیژک، ۲۰۰۸، ص. ۲) و گفتمان حاکم از آن به منزله دستاویزی جهت سرکوب بیشتر وی استفاده می‌کند و بدین ترتیب چرخه معیوب خشونت تداوم می‌یابد.

باتلر در کنار این روش، به روش دیگری اشاره می‌کند که برای «دیگری مسخ‌شده» مؤثرتر و کم‌هزینه‌تر است. در این روش، «دیگری نژادی» با نمایش «آسیب‌پذیری» خویش به مبارزه علیه «مسخ‌شدگی» می‌پردازد. باتلر در مقاله «بررسی دوباره مقاومت و آسیب‌پذیری» (۲۰۱۴) با اشاره به این امر اذعان می‌کند که نمایش عمومی «آسیب‌پذیری»، برخلاف مبارزه فردی، کم‌مخاطره‌تر است و می‌تواند ماهیت

1. objective violence
2. subjective violence

انسانی «دیگری نژادی» را به منزله موجودی سراسر نیاز و آرزو برجسته کند (ص. ۱۷). باتلر معتقد است که اگرچه این استراتژی اتخاذ شده بعضاً می‌تواند نتیجه معکوسی در بر داشته باشد - یعنی در کوتاه‌مدت به سرکوب «دیگری» از سوی گفتمان حاکم منجر شود - اما در طولانی‌مدت

نمایش آسیب‌پذیری می‌تواند در تقلیل سلطه گفتمان حاکم [نیز] مؤثر باشد، چراکه می‌تواند با خلق اشکال عاملیت نوین از عاملیت ایده‌آل مردانه سوژه سیاسی فاصله بگیرد: یعنی، همان شکلی از عاملیت که یا برآیند انکار آسیب‌پذیری سوژه بوده و یا ماحصل اعمال خشونت‌آمیز وی است (۲۰۱۴، ص. ۱۵).

نکته قابل توجه آن است که شاید مبارزه «دیگری نژادی» نتواند شرایط نابرابر نبرد را تغییر دهد، اما همان‌طور که اشاره شد قادر است با انعکاس رنج‌ها و شکنجه‌های وی، نوعی سوژه‌شدگی ناخودآگاه را برای وی به ارمغان آورد که تداوم شکنجه و کشتار «دیگری» به نام حفظ امنیت را به چالش کشد.

۳. یافته‌های پژوهش

۳.۱. پسران نیکل: یک واکاوی تاریخی

پسران نیکل، اثر برجسته وایت‌هد، شرح روایتی دردناک و هراس‌آور از حادثه‌ای واقعی در تاریخ امریکا است که به مدت یکصد و یازده سال ادامه داشته است. در این اثر، وایت‌هد در قالب آکادمی «نیکل» به ترسیم واقعه آکادمی «دوسیر»^۱ در ایالت فلوریدا و جنایات آن می‌پردازد؛ مرکزی که سال‌ها در پوشش زندان اصلاح و تربیت به نسل‌کشی پنهان اقلیت سیاه‌پوست دست زده است. در ظاهر، اثر وایت‌هد نقاط مشترک بسیاری با ژانر «روایت زندان»^۲ دارد؛ چراکه مانند آن آثار می‌کوشد با تمرکز بر تجارب آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار در زندان، به انعکاس زندگی سیاهان در امریکا

۱. Dozier: این مدرسه، که آغاز به کارش به سال ۱۹۰۰ میلادی در ایالت فلوریدا برمی‌گردد، توانسته بود علی‌رغم تمام گزارشات تا بیش از یک قرن - یعنی تا سال ۲۰۱۰ - رسماً به فعالیت خود ادامه دهد؛ اما در سال ۲۰۰۹ مورد بازرسی ویژه قرار گرفت و پس از اثبات گزارش‌های دریافتی در سال ۲۰۱۱ برای همیشه بسته شد.

و دوانگاره‌های حاکم بر آن - نظیر سیاه/ سفید، وحشی/ متمدن، اسارت/ آزادی و خطرناک/ امن - پردازد؛ اما اثر وایت‌هد به یک روایت رئالیستی صرف مبتنی بر اخلاق محدود نمی‌شود. در این اثر، وایت‌هد چون باستان‌شناسی کارگشته ساختار گفتمان قدرت آمریکایی را که توانسته بیش از یک قرن و در قالب ساختاری فرهنگی رسماً به حذف اقلیت سیاه‌پوست پردازد را واکاوی و برجسته می‌کند: «تمام آن منطقه لعنتی باید زیرورو و پاک‌سازی می‌شد و به نحو تمیزی از حافظه تاریخ پاک می‌گشت» (وایت‌هد، ۲۰۱۹، ص. ۸).

افزون بر آن، وایت‌هد با عینیت بخشیدن به واقعه‌ای تاریخی که سال‌ها از چشم عامه پنهان بوده، می‌کوشد با القاء نقاط تاریک مشابه در تاریخ و پُررنگ کردن مقوله «فراموشی تاریخی»^۱ آمریکایی نسبت به پدیده نژادپرستی/ برده‌داری، نوعی دیدگاه انتقادی را در خواننده بیدار کند: نیکل «فقط یک نمونه بود. اگر یک جا وجود داشته، صدها و صدها جای دیگر نیز [می‌توانسته] وجود داشته باشد که در سرتاسر امریکا چونان کارخانه‌های دردسازی پراکنده شده باشد» (وایت‌هد، ۲۰۱۹، ص. ۱۴۸). در قالب این بازخوانی تاریخی و احیای گذشته، وایت‌هد در بیانی تمثیل‌وار به بازنمایی جامعه معاصر امریکا دست می‌زند و می‌کوشد به نحوی نمادین «چندین آجر از دیوار بلند و پهن تبعیض جدا کند» (وایت‌هد، ۲۰۱۹، ص. ۱۰۸).

روایت به منظور تأثیرگذاری حداکثری در قالبی غیرخطی نوشته شده، به طوری که خواننده در پایان داستان مجبور به بازنویسی ذهنی دوباره اثر و شخصیت‌هاست. داستان با اکتشاف تصادفی گوری دسته‌جمعی از سوی دانشجویان باستان‌شناسی دانشگاه فلوریدا در نزدیکی آکادمی نیکل در تالاهاسی^۲ آغاز می‌شود؛ اما نقطه عطف داستان در فصل انتهایی است، وقتی که خواننده ناگهان از ماجرای فرار ال‌وود و ترنر از آکادمی و مرگ ال‌وود به ضرب گلوله کارمندان آکادمی آگاه می‌شود. این شگفتی پایانی، خواننده را به بازنویسی ذهنی داستان وامی‌دارد. این بازنویسی، علاوه بر آنکه

1. historical amnesia

2. Tallahassee

به کشف هویت واقعی روای -رنر کرتیس، دوست ال‌وود- می‌انجامد، به نحو ضمنی مقوله هویت به تاراج رفته اقلیت سیاه‌پوست را نیز برجسته می‌کند، به طوری که گویا تغییر اسم این افراد تفاوتی چندان در وضعیت آنها ایجاد نمی‌کند؛ حقیقتی که میلی^۱، همسر ترنر، پس از آگاهی از نام واقعی وی بدان اذعان می‌کند: «آنها [آمریکایی‌ها] در کشور خودمان با ما همانند دوت انسان رفتار می‌کنند؛ همیشه این چنین بوده و شاید همیشه این گونه بماند. نام اهمیتی ندارد؛ میلی موقعیت ترنر را درک می‌کند» (وایت‌هد، ۲۰۱۹، ص. ۱۷۳). این امر، به‌علاوه، غیرمستقیم به تداوم ترومای روانی نزدیکان قربانیان خشونت پس از سال‌ها اشاره می‌کند و از این رو می‌کوشد اتخاذ آرمان مبارزاتی متفاوتی را به سیاه‌پوستان یادآور شود؛ آرمانی که از پیکره جنبش «پساسیاهان»^۲ و جایگزینی هویت سیاه با اراده فردی بسیار فاصله دارد؛ چراکه تجربه نیکل ناکارآمدی آرمان‌های ال‌وود (که مبتنی تفکرات صلح‌طلبانه‌ مارتین لوتر کینگ بود) را اثبات کرد تا آنجا که ال‌وود فکر می‌کرد: «زندگی‌اش را باخته و چاره‌ای جز پذیرش این چالش [فرار] ندارد. اگر می‌خواست شرایط را تغییر دهد، آیا راهی غیر از برخاستن بود؟» (وایت‌هد، ۲۰۱۹، ص. ۱۶۸)

۲.۳. آکادمی نیکل: امریکای کوچک

همان‌طور که اشاره شد، غالب روایت شرح زندگی و افکار ال‌وود در تالاهاسی، فلوریداست. در خوانشی دقیق، روایت را می‌توان به دو بخش کلی زندگی ال‌وود قبل از نیکل و در نیکل تقسیم‌بندی کرد. اگرچه بخش اعظم روایت به زندگی ال‌وود در آکادمی متمرکز است، اما زندگی وی قبل از نیکل نیز به نظر متفاوت نمی‌آید. اگر نیکل فضایی مانند «کمپ» آگامبن را القاء می‌کند که علناً از مابقی جامعه متمدن جداشده و کلیه قوانین جامعه سفید و حقوق فردی انسان‌ها در آن به تعلیق افتاده است، گتوی تالاهاسی نیز صرفاً کمپی نانوشته را ترسیم می‌کند که از بسیاری جهات شبیه نیکل است.

1. Millie

2. post-blackness movement

درواقع، اگرچه در این دوران، کسی شاهد «زنده‌سوزی»^۱ سیاهان نیست، اما زندگی تحت قانون «جیم کرو» شرایط بهتری را برای ال‌وود رقم زده است؛ این قانون با حذف اقلیت سیاه از عرصه اجتماع، از یک سو، جامعه سفید را به تدریج به عدم وجود سیاه‌پوستان عادت می‌دهد و از سوی دیگر، نوعی «مسخ‌وجودی» را بر قومیت سیاه تحمیل می‌کند. در پی این حذف اجتماعی، حضور ناگهان این گروه در اجتماع سفیدپوست به منزله تهدید نظم و امنیت اجتماعی تلقی شده و دیگر بار زمینه را برای سرکوب بیشتر این گروه و حذف فیزیکی آنها فراهم می‌آورد. سرنوشتی که پدر هریت و همسرش، مونتی، نیز بدان دچار شدند و بی‌دلیل به بهانه تهدید امنیت جامعه سفید قربانی گشتند. دستگیری ال‌وود به دلیل حضور صرف در اتوبوسی سرقتی نیز نمونه دیگری از این قانون نژاده‌زده است. تکرار ماجرای مشابه در سه نسل از یک خانواده، از ناگزیری این سرنوشت برای دیگر افراد اقلیت سیاه‌پوست حکایت دارد؛ سرنوشتی که زائیده ساختار «زیست‌سیاست» (قانون جیم کرو) حاکم و در نتیجه گفتمان‌زدگی اخلاق، قوانین مدنی و دموکراسی است که نوعی نسبت‌گرایی ماهوی را بر آنها تحمیل کرده است. در چنین دیدگاهی، مقوله «انسان» امری سلسله‌مراتبی تلقی شده که می‌تواند هرگونه خشونت را توجیه می‌کند؛ چراکه این دیدگاه از نفرتی پنهان علیه «دیگری نژادی» نشأت می‌گیرد؛ همان نفرتی که پرسی،^۲ پدر ال‌وود را هم علی‌رغم خدمات خویش، قربانی می‌کند و مانع ادامه کارش در ارتش می‌شود: این‌که به کسی اجازه دهید برای شما آدم بکشد یک موضوع است و این‌که در همسایگی شما زندگی کند موضوعی دیگر [...] همه می‌دانستند که پسران سفیدپوست، سیاه‌پوستان یونیفورم بر تن را زنده‌زنده می‌سوزانند، اما پرسی هرگز باور نداشت که او هم قربانی شود. ممکن نبود. عده‌ای از پسران سفیدپوست نه تنها به علت نداشتن یونیفورم ارتشی [به سیاهان] حسادت می‌کردند، بلکه از دنیایی که به یک کاکاسیاه اجازه پوشیدن آن را می‌داد نیز در هراس بودند (وایت‌هد، ۲۰۱۹، ص. ۶۴).

چراکه از منظر «حس» سفید، سیاه‌پوست یعنی مجرم؛ خواه ال‌وود و پرسی باشند که قصد خدمت به آنها را دارند، یا مایک و لونی که نظم و امنیت اجتماعی ایشان را برهم می‌زنند. به گفته ال‌وود:

1. lynching
2. Percy

هیچ نظام متعالی، به‌غیراز کینه‌توزی بی‌دلیل، سُکان هدایت نیکل را در دست نداشت؛ نظامی که نسبت به افراد بی‌تفاوت بود: یک ماشین مولدِ بدبختی متداوم که بدون دخالت هیچ عامل انسانی کار می‌کرد. [...] گویا] خشونت تنها اهرمی است که برای تأثیرگذاری بر این دنیا به‌اندازه کافی قوی است (وایت‌هد، ۲۰۱۹، ص. ۷۶؛ تأکید نویسنده).

اما ترنر، برخلاف ال‌وود، معتقد است تنها تفاوت نیکل با دنیای بیرون آن است که در نیکل هر آمریکایی، خود واقعی‌اش است و «مجبور به تظاهر نیست» (وایت‌هد، ۲۰۱۹، ص. ۷۲)؛ اگرچه جرقه اولیه شکل‌گیری نیکل، همین تظاهر به خیرخواهی گفتمان «زیست‌قدرت» حاکم بوده است:

[آکادمی نیکل] یک مرکز اصلاح و تربیت بود تا خلاف‌کاران جوان از مجرمان خطرناک مُنْفک شوند و تحت آموزش‌های جسمی، ذهنی و اخلاقی قرار گیرند تا اصلاح شوند و هدفمند و با شخصیت، چنان‌که شایسته شهروندی خوب است، به جامعه بازگردند: انسان‌هایی صادق و شرافتمند با مهارت و یا تخصصی متناسب جهت تأمین زندگی خویش (وایت‌هد، ۲۰۱۹، ص. ۶۸).

تظاهری که با تغییر واژه زندان به «آکادمی» و القاء حس مثبت به ذهن مخاطب کوشیده تا در وجه‌ای خیرخواهانه، گفتمان «مرگ‌زیست»^۱ حاکم و ساختار سراسرین آن را پنهان کند و اعمال نظارت شدید بر اقلیت سیاه را به‌منزله تلاش برای اصلاح و تربیت آنها جایزند؛ ماجرای تلخی که جکسن^۲ چنین روایت می‌کند:

اگرچه زندان در زمره اقدامات انضباطی و نظارتی بر بدن‌ها قرار دارد تا شهروندانی سالم‌تر و مولدتر را خلق کند، اما خود، مرکز مرگ‌زیست نیز است، چراکه بدن‌های خاص را به طرُق‌ی از بدنه سیاسی اجتماع حذف می‌کند که مرگ و جراحی دسته‌جمعی را رقم می‌زند (به نقل از لو مارکیس^۳، ۲۰۱۹، ص. ۷۷).

1. necropolitics

2. Jackson

3. Le Marcis

این تظاهر، به گفته گیرو،^۱ از نوعی «فریبکاری و استفاده ابزاری از آموزش حکایت دارد» که تحت عنوان اصلاح و تربیت، نوعی «نمایش بی‌رحمی»^۲ را به تصویر می‌کشد (۲۰۰۸، ص. ۶۱۱). در این ساختار، ترفندهای ظریف و به‌ظاهر متمدنانه، جایگزین کشتار علنی اقلیت سیاه‌پوست از جامعه می‌شوند. از این‌رو، به‌خلق فضاهای مجزایی نظیر «کمپ‌ها»، گتوها و یا آکادمی نیکل نیاز است تا با تعلیق کلیه قوانین جامعه مدنی در آنجا، فرد سیاه‌پوست به‌طور قانون‌مند در معرض انواع خشونت کلامی، جنسی، جسمی، روانی قرار گیرد و در نهایت با مرگ حذف شود. با انتخاب عنوان وایت‌هاوس^۳ برای شکنجه‌خانه آکادمی، وایت‌هد می‌کوشد خوانشی تمثیلی از امریکا به‌منزله کمپ را القا کند که «دموکراسی هیچ ادعایی در آنجا ندارد» (گیرو، ۲۰۰۸، ص. ۶۰۴). وایت‌هد می‌داند که بقای این ساختار حاکم مستلزم حفظ این نظام ارزشی سلسله‌مراتبی و دوانگاره‌های نانوشته آن است؛ از این‌رو، به‌منظور انعکاس ماهیت «برساختی» این دوانگاره‌ها، به تشریح موقعیت پسری مکزیکی به نام «جی‌می» می‌پردازد که تحت تأثیر الگوهای غیر منطقی طبقه‌بندی، نوعی «زندگی پینگ‌پنگی» (وایت‌هد، ۲۰۱۹، ص. ۷۵) را تجربه می‌کند و پیوسته در مسیر بین دو کمپ در رفت‌وآمد است:

جی‌می پسری ذاتاً آرام بود که مانند دیگر بچه‌های نیکل ظاهری دیلاق و مردنی داشت. [اما] پیوسته به این‌طرف و آن‌طرف پاس داده می‌شد چون مادرش مکزیکی بود و کسی نمی‌دانست که با وی چه کند. روز ورودش، به کمپ بچه‌های سفیدپوست فرستاده شده بود؛ اما وقتی چهره‌اش بعد از کار در مزرعه لیموترش تیره شد، اسپنسر وی را به کمپ سیاهان فرستاد. [...] خودش می‌گفت یک روز بالاخره تصمیمشان را خواهند گرفت (وایت‌هد، ۲۰۱۹، ص. ۵۵).

این در حالی است که آکادمی می‌کوشد این نظام سلسله‌مراتبی دروغین را در قالب رتبه‌بندی‌های متفاوت زندانی‌ها نیز درونی کند؛ به‌طوری‌که کلیه رفتارها در

-
1. Giroux
 2. theater of cruelty
 3. White House

چارچوب‌های تعیین شده، هنجارمند تلقی شده و مستوجب پاداش است؛ بالاترین پاداش کسب آزادی پیش از موعد است. وجود این سلسله‌مراتب‌ها و تعیین مسیر نیل به آنها از یک سو به عادی‌سازی و درونی شدن قانون تحمیلی بر اقلیت سیاه‌پوست منجر شود - به طوری که اقلیت سیاه‌پوست ناخودآگاه هم‌نژاد خاطی خود را مجرم می‌شناسد و از سوی دیگر ماهیت متجاوزگرانه و بعضاً غیرانسانی قوانین اعمال شده را نیز از هر چالشی حفظ می‌کند. نکته قابل توجه آن است که این نوع نظارت، به آجانا،^۱ «پیش از آنکه بر کنترل قهری متمرکز باشد بر وعده فریبنده آزادی استوار است» (۲۰۱۳، ص. ۱۲۵)؛ یعنی: این ساختار از طریق وعده آزادی، می‌کوشد تا افراد با رضایت درونی خویش به کنترل و نظارت تن دهند و از این‌که حقوق مسلم انسانی آنها در قالب پاداش خوش‌رفتاری به آنها اعطا می‌شود خشنود باشند. چنین ساختاری، نمی‌تواند بر چیزی جز خشونت پنهان مبتنی باشد و تلقی آن از حیات اجتماعی نیز ادراکی بیش از نبرد و تلاش برای بقا نیست.

۳.۳. خشونت سوژکتیو و ابژکتیو

وقتی ژیزک در کتاب *خشونت* (۲۰۰۷) به تشریح جامعه معاصر می‌پردازد به مقوله زبان و نقش آن در اجتماع بشری اشاره می‌کند و در خوانشی هایدگری از ماهیت «اصالت‌بخش»^۲ زبان پرده برمی‌دارد؛ ماهیتی که قادر است نوعی هویت یا ویژگی خاص را به افراد/ اشیا منتسب کند. این عمل بالقوه می‌تواند خشونت‌آمیز نیز باشد، چراکه زبان می‌تواند با انتساب ماهیتی خیالی به فرد یا گروهی، خشونت علیه آنها را توجیه کند. در دیدی کلی، ژیزک این خشونت را تحت دو عنوان طبقه‌بندی و تبیین می‌کند: «خشونت سوژکتیو/ آشکار/ فردی» و «خشونت ابژکتیو/ پنهان/ ساختاری». وی «خشونت سوژکتیو» را خشونتی مرئی برمی‌شمرد که پیامد اختلال در شرایط نرمال موجود و سرپیچی از هنجارهای حاکم است؛ اما در تعریف ژیزک، «خشونت ابژکتیو» امری نامرئی است که در دل هنجارهای حاکم نهفته است؛

1. Ajana
2. essencing

هنجارهایی که ناخودآگاه معیارهای ادراکی ما را جهت تشخیص حوادث خشن شکل می‌دهند (۲۰۰۸، ص. ۲).

از این رو، با توجه به آنچه گفته شد، آکادمی نیکل بازنمای خشونت‌های پنهان اما عادی‌سازی شده علیه اقلیت سیاه‌پوست است. ال‌وود همان «کاکاسیاهی»^۱ است که برخلاف هر نوع منطق انسانی اجازه ورود به فضای اصلی رستوران ریچموند^۲ را ندارد؛ منطقی که در کتب دست‌دوم اهدایی از سوی مقامات ایالتی به مدارس سیاهان نیز خودنمایی می‌کند و گویای این پیام است که شما سیاه‌پوستان، هموساگرهای مدرنی هستید که در مرز بینابینی انسان/ حیوان جای دارید و از ما نیستید. در واقع، این خشونت پنهان در ساختار اجتماعی حاکم تلویحاً به ال‌وود و دیگر سیاهان یادآور می‌شود که بدون اثبات لیاقت انسانی خویش نباید منتظر دریافت احترامی از سوی قوم سفید باشند؛ به‌علاوه، تنها مسیر تحقق این امر، پایبندی به معیارهای از پیش تعیین‌شده تمدن سفید است.

بنابراین، ال‌وود به‌منظور بقای خویش ناگزیر از تن‌دادن به خشونت ساختاری پنهان است تا شاید روزی به جایگاه انسانی ارتقا یابد و آزاد زندگی کند. از این رو، با ساختاری ذهنی مبتنی بر سخت‌کوشی و رعایت اخلاق اجتماعی می‌کوشد، به گفته ریژک نقش «دیگری ایده‌آلی» را برای جامعه سفید ایفا کند تا پذیرفته شود؛ اما در نخستین روز رفتن به دانشگاه، دیگر بار ماهیت خشن و بی‌منطق ساختار حاکم آشکار می‌شود. ال‌وود به صرف سوارشدن در اتوبوسی سرقتی دستگیر و مستقیم به نیکل برده می‌شود. با این وجود، ال‌وود دوباره در بدو ورود به نیکل از همان روش پیشین برای مبارزه علیه خشونت درون‌ساختاری آمریکایی استفاده می‌کند و می‌کوشد با اثبات قابلیت‌های خویش به جامعه سفید، اعتماد آن را جلب و هرچه سریع‌تر تأیید آکادمی را برای آزادی کسب کند؛ اما دیری نمی‌گذرد که بی‌ثمر بودن این روش

1. nigger

2. Richmond

«مقاومت» در فضایی که «عدالت صرفاً با پرتاب سگه‌ای تعیین می‌شود» بر ال‌وود ثابت می‌شود (وایت‌هد، ۲۰۱۹، ص. ۵۸).

درواقع، بعد از ورود به نیکل، ال‌وود با دیگر مصادیق خشونت پنهان جامعه سفید علیه اقلیت سیاه‌پوست آشنا می‌شود: نیکل پسران کوچک سیاه‌پوست را جهت انجام کارهای سخت یدی به ساکنین محلی اجاره می‌دهد؛ ارائه خدمات پزشکی به سیاه‌پوستان در مقایسه با دیگران بسیار ناچیز و میزان و نوع وعده غذایی اختصاص یافته کاملاً غیر منصفانه است. به‌عنوان مثال، در بخش درمان، ال‌وود متوجه می‌شود که پزشک بی‌توجه به نوع بیماری یا جراحت افراد، در هر حالت صرفاً آسپیرین تجویز می‌کند و یا در بخش غذا، سهمیه مواد غذایی مغذی کودکان سیاه‌پوست، پنهانی از نیکل خارج و به سوپرمارکت‌های محلی فروخته می‌شود و پولش مابین کارمندان آکادمی قسمت می‌گردد. ماحصل این خشونت، تضمین بقای گروهی خاص (برتر) و حذف و مرگ تدریجی مابقی است (لو مارکیس، ۲۰۱۹، ص. ۷۶). علاوه بر این خشونت‌های نامرئی و پنهان، ال‌وود و دیگر سیاهان در نیکل به‌شدت در معرض خشونت‌های آشکار/ سوژکتیو کارمندان آکادمی نیز قرار دارند. ال‌وود نه تنها خشونت‌های کلامی و جسمی بسیاری را تجربه می‌کند، بلکه تا مدت‌ها از ترومای حاصل از آنها و تهدیدات روانی بعدی رنج می‌کشد، به طوری که تا مدت‌ها پس از برگشت از وایت‌هاوس شب‌ها نمی‌تواند بخوابد. از این روست که هاپکینز از ورود ال‌وود به نیکل به منزله «گذر از آستانه» و ورود به جهان ناشناخته تعبیر می‌کند که زندگی هر قهرمانی را دستخوش تغییری شگرف می‌کند (۲۰۲۰، ص. ۱۲۲۳).

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که در چنین جامعه‌ای، نه تنها مجال رشد و پیشرفت از گروه اقلیت (دستگیری سمبلیک ال‌وود در اولین روز دانشگاه) سلب می‌شود، بلکه اصول اخلاقی-انسانی نیز در آن تحت تأثیر معیارهای نژادمحور به تعلیق می‌افتند (تلاش ال‌وود برای نجات‌گری از شر متجاوزین با تنبیه سخت وی و فرد قربانی همراه است؛ صرفاً به این دلیل که گری سیاه‌پوست است و وقوع آن جنایت علیه وی کاملاً توجیه‌پذیر بوده و دخالت ال‌وود موجب بی‌نظمی شده است. سیستم می‌خواهد

الوود را مجاب کند که در چنین جامعه‌ای «بهترین حالت، عدم دخالت در خشونت صورت گرفته از سوی دیگران است، حال واقعیت بنیادی امر هرچه که می‌خواهد باشد» (وایت‌هد، ۲۰۱۹، ص. ۵۸)؛ در غیر این صورت و علی‌رغم تلاش زیاد، به‌همان سرنوشت غریبی دچار می‌شود که تقدیر موروثی خانواده وی است: زندان. زمان نیاز است تا الوود به این ادراک برسد که در این فضا «متجاوز کمتر از قربانی مجازات می‌شود [...] و اعمال خشونت گویا فاقد چارچوب خاصی است و زندانبان و زندانی هر دو نمی‌دانند قرار است چه اتفاقی بیفتد» (وایت‌هد، ۲۰۱۹، ص. ۶۱). او به زمان نیاز دارد تا بیاموزد که حجم بالای خشونت بی‌دلیل و بی‌اساس در امریکا شاید واکنشی به سرکوب‌ها و محدودیت‌های خشن نظام‌مند در این کشور باشد (ژیژک، ۲۰۰۸، ص. ۵) و از این‌رو نباید انتظار داشت که پدران^۱ آکادمی (لقبی سمبلیک) خود ابزار سرکوب و خشونت دولتی نباشند.

درواقع پس از دو تجربه تلخ و سنگین است که الوود متوجه این تناقض می‌شود: یکی پس از ماجرای تجاوز به کری و دیگری پس از ارائه نامه به مقامات ایالتی و تلاش جهت افشای جنایات کارمندان ارشد آکادمی. در هر دو حالت اخلاق و عدالت در مورد الوود به تعلیق درمی‌آیند و خشونت پنهان آکادمی و جامعه امریکا افشا می‌شود. به دیگر سخن، مقاماتی که با احداث آکادمی، در ظاهر ادعای حافظان دموکراسی و اخلاق را داشتند در برابر جنایات آن سکوت کردند و تلویحاً از عاملان جنایات حمایت کردند؛ اما نکته دردناک ماجرا آنجا است که این مکانیسم پنهان خشونت (که در قالب مجرم‌انگاری، شکنجه روانی و جسمی و حذف اجتماعی علیه الوود رخ می‌دهد) به گفته ژیزک به اشاعه خشونت در سطح گسترده‌تری در اجتماع و تداعی آن با اقلیت سیاه‌پوست منجر می‌شود (ژیژک، ۲۰۰۸، ص. ۲۱۶). این خشونت‌ها گاه در قالب «خشونت‌های خانگی»^۲ (در اینجا تجاوز پسران بزرگ‌تر به

۱. ناظران هر بخش آکادمی عنوان پدر را دارند چراکه هم جلوه مذهبی و روحانی به موقعیت آنها ببخشد و هم یادآور رأفت به اصطلاح پدرانه آنها باشد.

2. domestic violence

کوچک‌تر) بروز و ظهور دارد و گاه در قالب «خشونت سوئزکتیو» و شکستن آشکارای قوانین و هنجارهای اجتماعی (در اینجا ماجرای فرار پسران) از سوی سیاه‌پوستان خودنمایی می‌کند. در این حالت است که اقلیت سیاه‌پوست ناخودآگاه از سوی جامعه با بی‌نظمی، خشونت و جنایت تداعی می‌شود و نظام حاکم با نظم و امنیت. درواقع، وجود گورهای دسته‌جمعی مخفی تلاشی بر سرپوش گذاردن بر این «خشونت سوئزکتیو» دستگاه حاکم علیه «دیگری» است.

بنابراین، با پوشش خبری کشف این گورها در ابتدای روایت، گامی در راستای افشای این خشونت پنهان ولی ریشه‌دار برداشته می‌شود؛ اما می‌توان گفت که مهم‌ترین گام از سوی ترنر (الوود کرتیس) و با تصمیم شجاعانه وی در پایان ماجرا برداشته می‌شود؛ اقدامی که وایت‌هد نیز با نوشتن این رمان، درواقع، در پی تحقق آن است و باتلر از آن به نمایش «آسیب‌پذیری» تعبیر می‌کند؛ اقدامی که می‌کوشد در قالب بیان دردها و رنج‌های یک گروه آسیب‌دیده به‌جای سرکوب و یا گریز از آن (اقدام ترنر) در جهت علنی کردن موضوعی گام بردارد. درواقع، اقدام ترنر گامی در جهت کمک به جامعه نمادین بازماندگان نیکل برای رویارویی با ترومای تاریخی قومیت سیاه‌پوست است. وی با ریسک‌پذیری و معرفی خویش به کلانتر، درواقع، می‌کوشد با گذشته خویش (رنج‌های تاریخی اقلیت سیاه) روبه‌رو شود تا با بیان رنج‌ها، آمال و آرزوها و درنهایت قتل‌الوود، به نحوی علنی برای کل اقلیت سیاه‌پوست «مسخ‌شده» در تاریخ امریکا «سوگواری» کند. حداقل پیامد این امر، بازپس‌گیری جایگاه انسانی کلیه افرادی است که امریکا خواسته آنها را به‌نحوی واقعی یا استعاری حذف کند. این نتیجه، حاصل نمایش «آسیب‌پذیری عمومی» و بیان آنچه واقع شده است: اینکه ترنر نیز «یکی از آنهاست و مانند آنها نجات پیدا کرده است» (وایت‌هد، ۲۰۱۹، ص. ۱۷۶). این نمایش آسیب‌پذیری عمومی «نه تنها آزادی را برای آنها [سیاهان] به ارمغان می‌آورد که بر قلب‌ها و وجدان‌های [سفیدپوستان] نیز تأثیرگذار است و حمایت آنها در این میان جلب می‌کند. این پیروزی [برای سیاهان] یک پیروزی دوچندان خواهد بود» (وایت‌هد، ۲۰۱۹، ص.

۱۶۵)؛ همان پیروزی که موفقیت ادبی وایت‌هد نیز گواه خوبی بر آن است؛ مانند ترنر که بالاخره پس از گذشت سال‌ها از مرگ ال‌وود توانست به‌عنوان سیاه‌پوست در رستوران هتل ریچموند غذا بخورد، وایت‌هد و چند تن دیگر از نویسندگان سیاه‌پوست توانستند امروز در زمرهٔ پرفروش‌ترین نویسندگان در امریکا و جهان به شمار روند.

۴. بحث و نتیجه‌گیری

بنابراین می‌توان گفت که وایت‌هد در اثر برجستهٔ خود، *پسران نیکل*، مقولهٔ مسخ‌واقعیت و انواع خشونت آشکار و پنهان را بررسی می‌کند و می‌کوشد در قالب ماجرای آکادمی دوسییر، مرکز ویژهٔ اصلاح و تربیت سیاه‌پوستان، در ایالت فلوریدا به گفتمان «زیست‌سیاست» و نقش آن در شکل‌گیری خشونت و تداوم انواع آن، به‌ویژه در قالب «مسخ واقعیت» وجودی «دیگری نژادی» پردازد. اثر وایت‌هد، در واقع، تلاشی در راستای افشای پیچیدگی مقولهٔ خشونت و ماهیت سیاسی آن است؛ ماهیتی که با ریاست جمهوری ترامپ (زمان انتشار کتاب) بیش‌ازپیش علنی شد. بدین منظور، وایت‌هد، در روایتی غیرخطی، به تشریح زندگی و شخصیت ال‌وود در دوران قبل از آکادمی نیکل و دوران حضور در آن می‌پردازد تا در تصویری موازی، ماهیت زیستی / مدنی اقلیت سیاه‌پوست را در این دو فضا در اختیار جامعهٔ جهانی قرار دهد. در این تصویر وایت‌هد می‌کوشد تا از دیدگاه نوجوانی قانون‌مدار، با اخلاق ولی سیاه‌پوست اوج بی‌اخلاقی و خشونت غیرمنطقی نظام مدنی امریکا را در تمامی عرصه‌ها ترسیم کند و از ماهیت ضد-دموکراتیکی پرده بردارد که با دگرشدگی و مجرم‌انگاری «دیگری نژادی» (در قالب قوانینی چون جیم کرو) توانسته ال‌وود، ترنر و دیگران را از حقوق انسانی و مدنی خویش محروم و با تبعید آنها به محدوده گتوهایی چون ریچموند به نحوی استعاری آنها را زندانی و از جامعهٔ مدنی حذف کند. پیامد این مسخ وجودی، مرگ «بدون سوگواری» است. این امر، غیر مستقیم ارزش وجودی اقلیت نژادی را نشانه می‌رود که بهترین نمود آن وجود گورهای دسته‌جمعی آکادمی است. از منظر وایت‌هد، آنچه این فاجعه را عمیق‌تر می‌کند،

سکوت بازماندگان این مراکز، دربارهٔ رنج‌ها و خشونت‌های اعمال‌شده علیه آنهاست که ناخواسته به این خشونت‌ها تداوم می‌بخشد (مانند موضوع اخیر پاک‌سازی سرخپوستان کانادایی). این در حالی است که وایت‌هد یکی از راه‌های برون‌رفت از این شرایط را نمایش «آسیب‌پذیری عمومی» می‌داند؛ نمایشی که در ابتدا شاید به خشونت بیشتری علیه دیگری نژادی بیانجامد، لیکن با تبدیل فرد از قربانی صرف به سوژه‌ای عامل، باعث تأثیرگذاری وی بر جامعه و تغییر تدریجی وضع موجود می‌شود. ادبیات اقلیت و رسانه می‌توانند نقشی ویژه در بیان این آسیب‌پذیری‌ها در جهان امروز و در نتیجه کاهش خشونت علیه «دیگری» ایفا کنند؛ نقشی که وایت‌هد با آثار پرفروش خود در صدد ایفای آن است.

کتاب‌نامه

- احمدزاده بیانی، ب.، اسدی‌امجد، ف.، و اخوان، ب. (۱۳۹۸). نشانه‌شناسی تطبیقی مفهوم «قدرت» در طعم گیلان عباس کیارستمی و هملت ماشین‌هاینر مولر براساس نظریهٔ انسان‌شناسی ادبی پیر بوردیو. *مطالعات زبان و ترجمه*، ۵۲(۲)، ۱۵۷-۱۸۴.
- خزاعی، ع.، تائبی نقندری، ز.، و عسکرزاده طرهبه، ر. (۱۴۰۱). ضعف و شکست‌های دستگاه‌های ایدئولوژیک (ISA) بر اساس نظریه آلتوسر در رمان پرتقال کوکی (۱۹۶۲). *مطالعات زبان و ترجمه*. https://jlts.um.ac.ir/article_42127.html
- عسکرزاده طرهبه، ر.، و موسوی تکیه، م. (۱۳۹۵). رابطه قدرت و خشونت نگاه در نمایش‌نامه در بسته. *مطالعات زبان و ترجمه*، ۴۹(۱)، ۸۳-۱۰۰.

- Agamben, G. (1998). *Homo sacer: Sovereign power and bare life*. California, CA: Stanford University Press.
- Agamben, G. (2005). *State of exception*, (K. Attell, Trans.). Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Ajana, B. (2013). *Governing through biometrics: The biopolitics of identity*. New York, NY: Palgrave Macmillan.
- Butler, J. (2004a). *Prekarious life: The powers of mourning and violence*. London, England: Verso.
- Butler, J. (2004b). *Undoing gender*. New York, NY: Routledge.
- Butler, J. (2009). *Frames of war: When is life grievable?* London, England: Verso.

- Butler, J. (2016). Rethinking vulnerability and resistance. In J. Butler, Z. Gambetti & L. Sabsay (Eds.), *Vulnerability in resistance* (pp. 12-27). Durham, NC: Duke University Press.
- Downey, A. (2009). Zones of indistinction: Giorgio Agamben's 'bare life' and the politics of aesthetics. *Third Text*, 23(2), 109-125.
- Foucault, M. (1975). *Punish and discipline*. London, England: Lane Allen.
- Giroux, H. A. (2008). Beyond the biopolitics of disposability: Rethinking neoliberalism in the new gilded age. *Social Identities*, 14(5), 587-620.
- Hopkins, W. A. (2020). The Nickel Boys' Elwood through the scope of Joseph Campbell's Hero's Journey. *Journal of English Language and Literature*, 13(2), 1222-1225.
- Le Marcis, F. (2019). Life in a space of necropolitics. *Ethnos*, 84(1), 74-95.
- Martín-Salván, P. (2022). A jail within a jail: Concealment and unveiling as narrative structure in Colson Whitehead's *The Nickel Boys*. *Critique: Studies in Contemporary Fiction*, 63(2), 204-219.
- Najafzade, R. (2015). Bio-politics, in Foucault, Agamben, and Negri: From a disciplinary society to a control society. *Contemporary Political Studies*, 5(14), 149-172.
- Strickland, A. (2021). Ghosts of past, present, and future: On political purpose and critical hope in Colson Whitehead's *The Nickel Boys*. *Criterion: A Journal of Literary Criticism*, 14(1), 69-79.
- Taheri, Z. (2020). The study of campzenship and homo sacer in Monica Ali's *The Kitchen*. *Critical language and Literary Analysis*, 17(24), 277- 305.
- Varman, R., & Al-Amoudi, I. (2016). Accumulation through derealization: How corporate violence remains unchecked. *Human Relations*, 69(10), 1909-1935.
- Whitehead, C. (2019). *The Nickel Boys*. New York, NY: Doubleday.
- Zizek, S. (2008). *Violence: Six sideways reflections*. New York, NY: Picado.
- Zizek, S. (2002). *Welcome to the desert of the real*. London, England: Verso.

درباره نویسنده

زهرا طاهری استادیار زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه کاشان است. زمینه تخصصی وی ادبیات اقلیت، چندفرهنگ‌گرایی و پسااستعمار با تمرکز بر حوزه زنان است.